



پرونده

بحث «هویت در معماری» یکی از مهم‌ترین مباحث مطرووح در زمینه معماری است که به‌خصوص در چند دهه اخیر فضای تفکر معماری ما را به شدت تحت تأثیر قرار داده و اذهان متفکران این حوزه را به خود مشغول داشته است و به دنبال آن، رسیدن به یک معماری با هویت را تبدیل به دغدغه اساسی بسیاری از معماران سرزمین ما کرده است. اما به راستی معماری با هویت چگونه معماری می‌است؟ جایگاه هویت در معماری چیست؟ مولفه‌های اساسی آن کدام است؟ و اساساً هویت در معماری به چه معناست؟ درست در همین نقطه است که این سؤال ساده تبدیل به مسئله‌ای پیچیده و مبهم می‌شود. هویت آنچنان که از تعاریف مختلف و متنوع آن بر می‌آید، یک امر سرراست و مشخص نیست بلکه امری سیال و تغییرناپذیر است که بنابر حوزه‌های مختلف تعریف، بنیان‌های معرفتی، مذاهب و عقاید در فرهنگ‌های گوناگون و حتی مناطق جغرافیایی مختلف در حال دگرگونی است. در مباحث جاری در معماری امروز سرزمین ما، البته عمدتاً هویت یک امر تاریخی در نظر گرفته می‌شود؛ امری که روی به تاریخ گذشته دارد و معنای خود را از این گذشته تاریخی می‌گیرد؛ ما با صرفاً یک رویکرد تاریخی می‌تواند عاملی هویت‌ساز در معماری ما باشد، چنان‌که بسیاری بر آن تبدیل کردن اثر خود به یک اثر با هویت ایرانی دست به برش و انتخاب عناصر، نمادها، نشانه‌ها و المان‌هایی از معماری دوره‌های گذشته تاریخی می‌زنند و یا ترکیب آنها در اثر خود به آن هویت ایرانی می‌بخشند؟ به نظر می‌رسد رابطه هویت با معماری امری پیچیده‌تر از این باشد. بر این اساس، در می‌باید در باب سوالات و دغدغه‌هایی که مطرح کردیم، پرونده معماری این شماره را به موضوع هویت در معماری اختصاص داده ایم و جایگاه و معنای هویت را در معماری بررسی کرده‌ایم. بحث در این باب را در شماره آینده با موضوع «هویت و بحران هویت در معماری امروز ایران» بی‌حوالهیم گرفت.

حقیقت نهفته

دکتر نادیه ایمانی

عضو هیئت علمی گروه معماری دانشگاه هنر

مقدمه

مبحث هویت یا "کیستی" همواره در ذهن انسان با مراتب گوناگونی مطرح بوده است. پرداختن به این پرسش بنیادی به خاستگاه پرسشگر از سویی و به ریشه‌های پدید آمدن بحث از سوی دیگر بازمی‌گردد. دو دیدگاه بسیار متداول بررسی این بحث در حال حاضر یکی بحران هویت بعد از مدرن است که به انسان و خاستگاه او برمی‌گردد و دیگری تداخل مفهوم کلمه هویت با معنای تشخیص است^۱. بحران هویت اساساً بحثی است متعلق به جامعه‌ای که تفکر "مدرن" یا "تجددگرایی" در آن زاده شد و سپس پی‌آمدهایی داشت که با نام "پس از مدرن" در چون و چرایی‌هایی فلسفی، بحران هویت نام گرفت. این بحران به هویت شخصی یا همان جایگاه "خود" در زمان و مکان برمی‌گردد که از نقطه نظر روان‌شناختی و جامعه‌شناختی بسیار بحث عمیق و گسترده‌ای است. مورد دوم یعنی درهم‌آمیختگی معنای هویت با تشخیص، تا حدودی به مورد اول ارتباط پیدامی‌کند. به این ترتیب سرگشتگی یا گم‌گشتگی فرد در پیوستن و گسستن در برون و درون خود نسبت به آنچه در پیرامونش می‌گذرد او را بی هویت یا به عبارتی بی تشخیص می‌کند. این تصور هنگامی پدید می‌آید که مجموعه وجودی و رفتاری یک فرد دارای هیچ نوع اعتبار خاصی نبوده، هست و نیست او هیچ اثری در مدار و جریان زندگی خودش و دیگران نداشته باشد. در چنین حالتی بحث بی‌هویتی پیش می‌آید در صورتی که از نظر معنای کلمه، هر انسانی به هر ترتیب دارای "آدرس و مشخصات" است که کیستی یا هویت او را روشن می‌کند. اما اینجا مراد از به کار بردن هویت تنها نام و وابستگی‌های مکانی و اجتماعی یک فرد نیست، بل ویژگی‌های وجودی و آثار و تبعات آنها مطرح است. هویت به معنای بحران تجددگرایی و هویت به معنای نداشتن تشخیص، در هر دو حالت به انسان و زندگی اجتماعی او برمی‌گردد. در این مقاله پرسش این است که آیا هویت به حضور انسان باز می‌گردد یا آنکه در شیء نیز مصداق دارد؟ چنان که مشاهده می‌شود چنین نگرشی به معماری نیز تسری داده شده است. آیا این امر اجتناب‌ناپذیر ناشی از همان پی‌آمدهای دو مورد بحران هویت

و تشخیص - یاد شده است یا اینکه سرچشمه‌های دیگری دارد که در عرصه‌های گوناگونی باید آن را جست؟ بحث هویت معماری مدت‌های مدیدی است که مطرح شده و کاویدن هویت در معماری در ذهن هر پژوهنده‌ای حضور دارد.

با در نظر گرفتن مطالب یاد شده، در این مقاله تلاش بر این است که بررسی متفاوتی در باب هویت معماری از منظر "چیستی معماری" ارائه شود؛ متفاوت از این نظر که به جای بررسی دو حالت بحران هویت و تشخیص، به نسبت میان هویت، ماهیت، و معماری پرداخته خواهد شد. چنین نگاهی امکان شکافتن موضوع را فارغ از تأکید بر مکان و زمان فراهم می‌آورد، از طرح کردن مصداق بی‌نیاز است و راه را برای کاویدن سرچشمه بحث بازمی‌کند که خود آغازی خواهد بود برای مطالعه مصداق‌ها.

هویت و معماری

معماری چیست؟ آیا این پرسشی جدید در حیطه زندگی و تفکر انسان است؟ آیا پرسش‌های انسان از خود و گزینش مکانی برای زندگی طی گذر زمان تفاوت یافته‌اند؟ نگاهی اجمالی به تاریخ هستی بشر نشان می‌دهد که انسان در جایگاه موجودی که قادر به تفکر است و می‌تواند نسبت به وضعیت خود تصمیم بگیرد، همواره با موضوع سکونت روبه‌رو بوده است. از انتخاب یک غار تا برپایی پیچیده‌ترین سکونتگاه، انسان راهی بس طولانی از نقطه نظر تاریخی طی کرده است؛ ولی آیا در این مسیر "انسان بودن" او در طلب خواست‌ها، طرح پرسش‌ها، و پدید آوردن آثار به راستی دگرگون شده است؟ ورود به این بحث از منظر چیستی معماری، به عنوان موضوعی که همواره با هستی انسان در این عالم عجین است می‌تواند رهگشای چشم‌اندازهای متفاوتی به مقوله هویت و معماری باشد.

پرسش از چیستی یا ماهیت هر موضوع، پرسشگر را به کدام سو هدایت می‌کند؟ نخستین تلاش برای یافتن پاسخی در برابر هر "چیستی" تعریف است. اما تعریف خود چیست؟ در تعریف تعریف آمده است: "تصور مجهولی که با تصور معلوم شرح داده شود"^۲؛ "هر نوع دلالت به معنی یک واژه، به وسیله واژه‌های معادل، مصداق یا اشاره"^۳.

به این ترتیب اگر تعریفی از چیزی ارائه شود این تعریف ناچار باید با کلماتی باشد که شنونده را دچار سردرگمی و مجهولات بیشتری نکند. پس هر تعریفی برای هر چیزی می‌تواند پذیرفتنی نباشد. پرسش بعدی این است که چرا تعریف‌های گوناگون برای چیزها وجود دارند؟ در اینجا به این نکته باید اشاره کرد که اگر مراد از تعریف رسیدن به فهمی همگانی^۴ باشد، آن‌گاه می‌توان به تعریف قراردادی بسنده کرد و به کندوکاو در موضوع نپرداخت. اما هنگامی که نظر به جست‌وجو در معناست، دیگر نمی‌توان به "تعریف عام" بسنده کرد و می‌بایست فراتر از فهم همگانی گام زد. در ارائه تعریف معماری چنین بحثی مصداق دارد، زیرا اگر هنگام بررسی چستی معماری به فهم همگانی یا تعریفی عام پسند به این معنا که معماری ساختمان ساختن است، معماری سرپناه ایجاد کردن است، معماری توده‌ای از حجم و مصالح است، معماری تحدید فضا است، یا چندین تعریف دیگر از این دست قناعت کنیم، آن‌گاه معماری را فعالیتی از سر نیاز و بدون مبنا و سرچشمه‌ای خاص، خواهیم پذیرفت و در این حالت دیگر امکان بررسی معماری از نقطه نظر ویژه‌ای مانند "هویت" وجود نخواهد داشت. پس در وهله اول گریزی نیست جز اینکه از تعریف معماری در حد فهم همگانی - به عنوان یک نیاز اولیه و ضروری - گذر کرده، به شرح‌های دیگری از معماری که می‌تواند نسبتی با هویت برقرار کند پرداخته شود.

آمده‌است که معماری یا هر پدیده دیگری در این عالم پدیدآورنده‌ای دارد. به دیگر سخن اگر به معماری به عنوان یک "اثر" یا معلول نگاه کنیم چه تعریفی می‌توان بر آن متصور شد؟ در این صورت به موضوع مورد بحث یعنی یک "اثر یا بنا" عامل دیگری به نام پدیدآورنده وارد کرده‌ایم که این عامل می‌تواند در تعریف معماری تأثیر داشته باشد. اما حضور پدیدآورنده در تعریف یک اثر چه نقشی می‌تواند داشته باشد؟ در این صورت به مقوله علت و معلول می‌رسیم به این معنا که برای به وجود آمدن یک بنا لزوماً عامل یا علتی به نام پدیدآورنده ضروری است. مقدماتی‌ترین نگرش فلسفی در این باره قرن‌هاست که توضیح می‌دهد علت بر چهار نوع است: یکم، علت مادی یعنی ماده تشکیل

دهنده؛ دوم، علت صوری یعنی شکلی که ماده به آن درمی‌آید؛ سوم، علت غایی یعنی هدفی که صورت و ماده را تعیین می‌کند؛ چهارم، علت فاعلی که معلول را پدیدمی‌آورد.^۵ با این نگاه نه تنها پدیدآورنده بل دو مورد دیگر، شکل و هدف نیز به تعریف معماری می‌تواند افزوده شود. پس می‌توان گفت معماری توده‌ای از مواد شکل داده شده است که شخصی برای هدفی معین پدیدآورده‌است. اما آیا این تعریف فراتر از فهم همگانی یا عام است؟ به نظر می‌رسد که پاسخ منفی باشد، زیرا نکته‌ای در این تعریف وجود ندارد که با تعریف تعریف مبنی بر اینکه امری مجهول، با واژه‌های معلوم باید شرح داده شود تناقض داشته باشد. پس چه نکته‌ای است که یک تعریف را از حد فهم همگانی فراتر می‌برد؟

پرسش این است که فهم همگانی چه زمانی تحقق می‌یابد؟ تعریف یادشده از معماری در ذهن هر شنونده‌ای عبارت "صحیح است" را به دنبال دارد. زیرا به تمام اموری پرداخته، که با نگرش عقلی و منطقی پذیرفتنی است و تمامی علل چهارگانه را به سادگی توضیح می‌دهد و ثابت می‌کند. به این ترتیب که "معمار" حضور دارد، "بنا" با شکلی خاص دیدنی است، "مواد" قابل دین و شرح پذیرند، کاربرد نیز از ابتدا معین بوده است. این تعریف صحیح است و نکته‌ای در آن دیده نمی‌شود که نیاز به گشوده شدن داشته باشد. پس اگر ارائه تعریفی صحیح، تمامی امور مربوط به یک موضوع را مشخص کند باید پایان راه باشد و دیگر موردی برای جست‌وجو به جا نماند. ولی آیا چنین است؟ آیا نمی‌توان پرسید که فراتر از علل چهارگانه چیزی هست یا نه؟ آیا نمی‌توان پرسید کنارهم آمدن این چهار علت چگونه امکان پذیر شده است؟ آنچه که این چهار علت را از یکدیگر متفاوت می‌کند چیست؟

فراتر از علل چهارگانه را کجا می‌توان جست‌وجو کرد؟ گام زدن در کدام وادی است که آنجا پرسش‌ها با درست و غلط سنجیده نمی‌شوند؟ اگر باز پرسیده شود که چه چیزی موجب کنارهم آمدن این چهار علت یا فراآورده شدن یک اثر می‌شود آیا می‌توان تنها به تعریف و امر صحیح بسنده کرد؟ در این مرحله ناچار به بستری که این فراورده در

آن پدیدآمده یعنی عالم هستی باید اشاره کرد. در هستی چه پرسشی از یک پدیده می‌توان کرد؟ چیستی یا کیستی؟ آیا از یک اثر می‌توان پرسید "کیستی"؟ آیا از یک انسان می‌توان پرسید "چیستی"؟ اگر از یک انسان پرسیده شود چیستی، جز اینکه بگوید "انسان" چه انتظار دیگری می‌رود؟ اگر از یک بنا پرسیده شود چیستی، جز آنکه بگوید توده‌ای از ماده شکل پذیرفته، چه تصور دیگری وجود دارد؟ اگر از انسان پرسند چیستی، چه خواهد گفت؟ آیا نامش را خواهد گفت؟ نام او برای شنونده کافی است؟ اگر از یک بنا پرسند چیستی، چه خواهد گفت؟ آیا نامی بر کالبد خود خواهد داشت؟ آیا نوع استفاده شدنش نامش است یا عنوان "سبکی" که براساس آن نام‌گذاری‌اش کرده‌اند؟ هنگامی که از کیستی معماری پرسیده می‌شود با چه طیفی از پاسخ روبه‌رو خواهیم شد؟

بررسی کلمه "هویت" و "ماهیت" شاید پهنه جست‌وجو را اندکی بازتر نماید. آمده است که "کلمه ماهیت در اصل ماهویت بوده است، "یاء" آن "یاء" نسبت و "تاء" آن "تاء" مصدریه است و "واو" قلب به "یاء" و "یاء" در "یاء" ادغام شده است و "هاء" آن مکسور گردیده است؛ برخی دیگر گویند که ماهیت مشتق از "ماهو" بوده که مرکب از "ماء" استقهامیه و "یاء" نسبت و "تاء" مصدریه است و همزه زائد بعد از الف به هاء تبدیل شده است و گاه به جای ماهیت، مائیت هم گفته می‌شود^۶. اضافه شده است که ماهیت نزد حکما عبارت از پرسش به ماهو است و پاسخ آن درباره حقیقت یا گوهر اشیا است و ماهیت بر آنچه شیئیت شیء بدان است اطلاق می‌شود^۷. ملاصدرا در این باب می‌گوید: "ماهیت چیزی است که به وسیله آن پاسخ سوال از حقیقت چیزی داده می‌شود، همانطور که کمیت چیزی است که به وسیله آن پاسخ سوال از مقدار و اندازه هر چیزی داده می‌شود؛ بنابراین ماهیت یک مفهوم عام و معنای کلی است زیرا ماهیت، مبین ذات و حقیقت هر چیزی است و ذات و حقیقت هر چیزی در حد ذات با قطع نظر از خصوصیات، معنای عام و کلی و شامل کلیه افراد است؛ گاهی ماهیت به کلمه "ماه‌الشیء" هو هو^۸ یعنی چیزی که حقیقت شیء به وسیله اوست تفسیر می‌شود و این تفسیر شامل وجود هم می‌گردد، زیرا وجود چیزی است که حقیقت هر چیز بسته به اوست و تا چیزی وجود نداشته باشد حقیقتی ندارد"^۹. هویت نیز در پیوند با ماهیت آمده است: "هویت شیء یعنی وجود و شخصیت شیء، هویت عبارت است از حقیقت جزئی^{۱۰}، یعنی هرگاه ماهیت با تشخیص لحاظ و اعتبار شود هویت گویند و گاه هویت به معنای وجود خارجی است و مراد تشخیص است و هویت گاه بالذات است و گاه بالعرض"^{۱۱}. پس ماهیت و هویت می‌توانند در پی هم بیابند و مکمل یکدیگر باشند. به بیانی دیگر هنگام پرسش از ماهیت یا هویت طیفی از پاسخ‌ها از کیفیت، کمیت، ذات، و حقیقت و وجود در میان می‌آیند.

به این ترتیب می‌توان دوباره از بنایی پرسید چیستی، و خواهد گفت: "اول من چیزی - حجمی - هستم که هستم، دوم از ماده شکل یافته‌ام؛ سوم من برای استفاده شدن هستم یا کاربری دارم؛ چهارم، من حاصل کار پدیدآورنده هستم". بخش اول این پاسخ همان علت مادی است که در تعریف همگانی از معماری هست. به همین ترتیب بخش‌های دیگر این پاسخ یعنی بخش دوم شکل یا علت صوری، بخش سوم یا علت نهایی، بخش چهارم یا علت فاعلی از علت‌های چهارگانه دوباره در

جواب چیستی معماری وجود دارند. پس این پاسخ با تعریف‌های دیگر چه تفاوتی دارد؟ اگر به تعریف قبلی -اول- مبنی بر فهم همگانی بازگردیم گفته شد "معماری حجمی از ماده است که انسان برای زندگی کردن خود می‌سازد". حال اگر این تعریف را با تعریف دوم مقایسه کنیم در بخش چهارم یا علت فاعلی میان دو تعریف تفاوتی به چشم می‌خورد. زیرا در تعریف اول یا تعریف همگانی "بنا" به عنوان ساخته دست انسان، و انسان، فقط به عنوان یک سازنده در حد یک فعالیت یا رخداد معمولی و نه بیشتر، اعتبار داشت. در حالی که در تعریف دوم "بنا" در جایگاه دیگری یعنی حاصل کار پدیدآورنده مطرح شده بود. به این ترتیب تعریف همگانی از معماری مستقیماً به علت‌های چهارگانه برمی‌گردد. معمار یا علت فاعلی -علت معلول گفته شده است- تنها سازنده یا پدیدآورنده بنا است، بی آنکه از او به عنوان یک انسان که دارای هستی و فهمی از آن است و می‌تواند مفهومی یا حقیقتی را در کارش بازتاباند، یاد شده باشد، ولی در تعریف دوم پدیدآورنده یا معمار -علت فاعلی- تنها سازنده نبوده بلکه نتیجه هست بودن یا حاصل فهم خود از زندگی یا کشف حقیقتی را در یک شکل منعکس کرده است. پس دوباره می‌گوییم، آیا از بنا می‌توان پرسید چیستی؟

ممکن است به نظر رسد بنا یک شیء است و نمی‌توان از شیء پرسید کیست و او تنها به چیستی‌هایش می‌تواند پاسخ گو باشد. اما بنا می‌تواند بگوید از یک سو من حاصل فهم پدید آورنده‌ام از عالم هستم و از سوی دیگر موجودیتی هستم مستقل و توانسته‌ام دارای خصوصیتی باشم. به این ترتیب بنا به پرسش از کیستی به عنوان یک وجود، چه در وجه کالبدی مستقل، چه به سان بیان حقیقتی از سوی یک معمار، بودنش را نتیجه یا بازتاب حقیقت اعلام می‌کند. از سوی دیگر معمار نیز همین گونه برای پرسش‌ها پاسخ دارد. اگر از معمار پرسیده شود چیستی، او خواهد گفت انسان هستم؛ اگر پرسیده شود کیستی، باز هم خواهد گفت انسان هستم. اما انسان مدعی است که می‌تواند حقیقت هستی را کشف و آن را در "اثری" متجلی کند و به بیان درآورد. پس انسان به نوعی محصول اثر خود است. چه، با کنار هم قرار دادن مواد با شکلی خاص، اثری پدیدمی‌آورد که فهم او، بیان او، تجلی حقیقت کشف‌شده از سوی اوست. پس به عبارتی خود اوست، به این معنا که پدیدآورنده و اثر هر دو یکی هستند. از بنا می‌توان پرسید چیستی؟ می‌گوید موجود یا کالبدی که مستقل وجود دارد اما می‌تواند نتیجه فهم پدیدآورنده نیز به‌شمار آید؛ از پدیدآورنده می‌توان پرسید چیستی؟ می‌گوید حاصل یک اثر^{۱۱}. هیچ یک بدون دیگری فهم نمی‌شوند و هر دو رخدادی هویت پذیر و بازتاباننده حقیقت هستی هستند.

"کیستی یا هویت" و "چیستی یا ماهیت" یک اثر یا یک انسان، هر دو فراتر از علت‌های چهارگانه به حضور اثر در عالم و پیوند آن با دیگران برمی‌گردد. تعلق هر چیستی و کیستی ورای ماده، شکل، کاربرد به بیانی از هست بودن در این عالم اشاره دارد. حال اگر اثری یا دیگر حاضران در عالم پیوندی حقیقت‌جویانه برقرار کند یا به سخن دیگر بازتاب حقیقتی باشد، چیستی و کیستی یکی خواهد شد و اساساً پرسشی در پی نداشته، بودنش خود پاسخ هر پرسشی خواهد بود.

مراد از پیوند حقیقت‌جویانه چیست؟ چنانچه انسانی در پی کشف حضور خود برآید آن‌گاه ورای چهارچوب‌ها به دنبال حقیقت بودن در هستی

خواهد گشت و چنانچه پاسخی بیاید، خواسته و ناخواسته آن را بیان می‌کند. بیان او تنها امکانی است که در اختیار دارد تا بودنش و چگونه بودنش و مفهوم بودنش را بازتاباند. معنای این سخن پیوند او با هستی است؛ پیوندی که فراتر از موجودیت خود و در کلی بزرگ‌تر از یک انسان و موضوع انسان بودن با دیگر موجودات و موجودیت‌ها برقرار می‌کند. حاصل این پیوند میان اثر و پدیدآورنده چنان جریانی را به وجود می‌آورد که دیگران را مجذوب می‌کند و در مدار این جذب جایی می‌دهد. این جذب همان پیوند حقیقت‌جویانه‌ای است که می‌توان آن را "هویت" نامید. هر انسان با عالم در قالب یک اثر می‌تواند حقیقتی را که فهم کرده به بیان آورد و دیگران نیز به میزان هم‌زبانی و همدلی با حقایق هستی با آن پیوند پیدا می‌کنند. بنابراین اگر بخواهیم مبحث هویت در معماری را از نگاهی حقیقت‌جویانه جست‌وجو کنیم هویت و حقیقت در یک بنا از منظر ماهیت اثر، قابل یکی شدن خواهند بود.

گفته‌شد که اثر و پدیدآورنده ورای علت‌های چهارگانه یکی هستند و چنانچه از چیستی (ماهیت) و کیستی (هویت) بنا پرسیده‌شود افزون بر اینکه بنا خود حقیقتی مستقل است مانند این است که از چیستی و کیستی معمار بحث به میان آید و پاسخ‌ها می‌تواند یکی باشد. این امر دو وجه هم‌ارز و موازی دارد: وجه اول آنکه اگر به بنا می‌نگریم و از هویت او می‌پرسیم ناخودآگاه به دنبال حقیقت آن یا به بیان دیگر در جست‌وجوی هویت معماری هستیم. به این معنا که بازگوکننده چه فهمی از معماری است؟ وجه دوم هنگامی است که از پدیدآورنده بنا یا معمار سؤال می‌کنیم که کیستی؟ به دیگر سخن از معمار می‌پرسیم تو از عالم معماری چه دریافت کرده‌ای که به زندگی دیگران شکل دهی یا شکلی برای زندگی دیگران بسازی؟

در این حالت اگر بنا برای پرسشگر آشنا باشد، یا حقیقتی که در بنا نهفته است به نحوی بیان شده باشد که خود را آشکار کند آن‌گاه هویت یا همان حقیقت بنا قابل فهم خواهد بود. اما اگر چنین نباشد و زبان مشترکی میان بنا و پرسشگر جریان نیابد، احساس بیگانگی و عدم آشنایی غالب خواهد شد.

اگر از هویت معماری سؤال می‌شود به این معناست که آنچه معمار ارائه داده ناآشناست. سرچشمه یا سرآغازی برای فهم آن در ذهن پرسشگر یا سکونت‌کننده قابل جست‌وجو نیست. چرا که حقیقت مشترکی در این میان آشکار نشده است که موجب پیوندی گردد. اگر سکونت‌کننده نسبت به بنا احساس انس و آشنایی نکند و پرسشی داشته باشد، نزدیکی با آن احساس نکند، و زبان مشترک نیابد، چه اتفاقی رخ می‌دهد؟ در این وضعیت فهمی متقابل میان بنا و سکونت‌کننده شکل نخواهد گرفت و بحث چیستی و کیستی یا به عبارتی "هویت" علامت سؤال بزرگ باقی‌می‌ماند. بازتاب "هویت معماری" یا "هویت معمار" برای دیگر انسان‌ها همان بنایی است که پیش‌رو حضور دارد. "بنا" همان معمار است. اگر معمار چهره آشنا نداشته باشد، سخن آشنا نگفته باشد، بنایی که پدیدآورده نیز آشنا نخواهد بود و بازخواست خواهد شد. اگر معمار عاری از فهم حقیقت هستی بنایی برپا کند، هویتی با همان میزان دریافتش از حضور در عالم باز خواهد تاباند و پرسش‌های بی‌شمار از بنا به جا می‌گذارد. چیستی؟ کیستی؟

پرسش از هویت معماری همان پرسش از ماهیت اثر یا هویت معمار یا

حقیقتی است که در بنا نهفته است. هویت بنا و هویت معمار می‌تواند یک حقیقت تلقی شود. در این وضعیت پیوندی حقیقت‌جویانه میان بنا یا معمار و دیگران برقرار می‌شود. سکونت‌کننده در اثر به قرار و آرام می‌رسد. به سخن دیگر معمار اثر یا بنایی که حاصل فهم او از هستی و زندگی یا هویت خود اوست برای سکونت برپا می‌کند.

پی‌نوشت

۱- این دو کلمه معادل "dignity" و "identity" آورده شده‌است. در "American Heritage Dictionary" در معنی "identity" چنین آمده است: ۱. مشخصه‌هایی که به واسطه آن یک چیز به صراحت قابل شناسایی است؛ ۲. مجموعه‌ای از رفتارها و ویژگی‌های شخصی که به واسطه آن عضو گروه خاصی تشخیص داده می‌شود؛ ۳. کیفیت یا شرایطی که به واسطه آن مساوی چیزی قرار داده‌شود؛ ۴. ویژگی‌های فردی؛ ریشه لغت در لاتین به معنای بودن است. و در معنی "dignity": ۱. کیفیت یا وضعیت با ارزش ناشی از احترام؛ ۲. میراث ناشی از ناب و اصیل بودن؛ ۳. احترام و افتخار ناشی از مقامی والا؛ ریشه لاتین آن از ارزش است.

۲- نگاه کنید به "منطق صوری"، دکتر محمد خوانساری، ص ۱۹

۳- نگاه کنید به "تحلیل فلسفی"، نوشته جان هاسپرس، ترجمه سهراب علوی نیا، ص ۵۵

۴- فهم همگانی یا شعور منطقی معادل "common sense"

۵- نگاه کنید به "فلسفه تکنولوژی"، ترجمه شاپور اعتماد، صص ۵-۹

۶- نگاه کنید به "فرهنگ علوم فلسفی و کلامی"، دکتر سید جعفر سجادی، صص ۶۴۸-۶۴۹

۷- همان، ص ۶۴۹

۸- همان، ص ۶۵۰

۹- همان، ص ۲۳۸. جزئی در منطق به دو معنی آمده است: جزئی حقیقی و جزئی اضافی؛ جزئی حقیقی مفهومی است که در ذهن بر بیشتر از یک فرد صدق نکند، ولی جزئی اضافی چنان‌که از نامش پیداست هر معنای اخصی است که معنای اعم آن را شامل شود، مثلاً معنای ایرانی نسبت به انسان و معنای داریوش نسبت ایرانی جزئی اضافی است، چه معنای انسان نسبت به داریوش عام و معنای داریوش نسبت به ایرانی خاص است.

۱۰- همان، ص ۸۳۶

۱۱- نگاه کنید به کتاب "حقیقت و زیبایی"، نوشته بابک احمدی، ص ۵۲۱؛ در بخش سیزدهم این کتاب به مقاله هیدگر در مورد راز سرچشمه اثر هنری اشاره شده‌است که در آن نیز هیدگر با نگاهی دیگر با بحث خاص در مورد اثر هنری به دوری معتقد است که حلقه هرمنوتیک نامیده و اثر به هنرمند و هنرمند به اثر برمی‌گردد.

منابع

هیدگر، مارتین و دیگران، "فلسفه تکنولوژی" (مجموعه مقاله)، ترجمه شاپور اعتماد، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۷

گیدنز، آنتونی، "تجدد و تشخص"، ترجمه ناصر موفقیان، نشر نی، تهران، ۱۳۷۸

سجادی، سید جعفر، "فرهنگ علوم فلسفی و کلامی"، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۵

هاسپرس، جان، "تحلیل فلسفی"، ترجمه سهراب علوی‌نیا، مرکز ترجمه و نشر کتاب، چاپ اول، ۱۳۷۰

خوانساری، محمد، "منطق صوری" (جلد اول و دوم)، انتشارات آگاه، ۱۳۷۲

احمدی، بابک، "حقیقت و زیبایی، درس‌هایی از فلسفه هنر"، نشر مرکز، ۱۳۷۴.